

یونس در شکم ماهی نزد خداوند، خدای خود دعا کرد و گفت: «2در هنگام تنگی تو را خواندم و تو مرا مستجاب فرمودی. از اعماق دنیای مردگان، برای کمک زاری کردم و تو مرا شنیدی 3تو ای خداوند، مرا به اعماق دریا فرو بردی و آبها مرا پوشاندند و تمام موجهای پر قدرت تو از سر من گذشتند. 4خیال کردم که از پیشگاه تو رانده شده‌ام و دیگر عبادتگاه مقدس تو را نخواهم دید. 5آبها روی مرا پوشاندند، گودبها دور مرا گرفتند و علفهای دریا دور سرم پیچیدند. 6به اعماق کوهها فرو رفتم، به سرزمینی که دروازه‌هایش تا به ابد بسته‌اند. اما تو ای خداوند، خدای من، مرا از اعماق زنده بیرون آوردی. 7وقتی در حال مرگ



بودم، به نزد تو، ای خداوند دعا کردم و دعای من به پیشگاه مقدس تو رسید. 8کسانی که بتهای باطل را پرستش می‌کنند، وفاداری خود را به تو فراموش کرده‌اند. 9اما من تو را سپاس خواهم گفت. برای تو قربانی خواهم کرد و نذرهای خود را بجا خواهم آورد. نجات در دست خداوند است.» 10سپس خداوند به ماهی دستور داد که یونس را به خشکی بیاورد و ماهی، یونس را در خشکی قی کرد.

در اطراف شهر کیف، آلینا با برادرش توی یک زیرزمین نشسته بود. او ۵ روز شب در یک مکان تاریکی نشست. او بارها و بارها صدای و هم آور راکت ها را با برادرش شنید. سپس برادرش مدام به او می‌گفت که پاهایش را کاملاً به بدنش منقبض کند و سرش را بین زانوهایش نگه دارد تا دست و پا از طریق بمب پاره نشود. چند متر در بالای زیرزمین، سربازان روسی در مورد دستاوردهای نظامی خود رَجَز می خواندند. آنها همیشه مست بودند و در مورد مردمی که آنها را تازه کشته اند می بالیدند. آلینا و برادرش به شدت می ترسیدند. آنها می دانستند، اگر سربازان آنها را کشف کنند چه اتفاقی خواهد افتاد. و با این حال آنها در تاریکی ماندند. ۵ روز و ۵ شب. غُرش بمب ها هیچ وقت متوقف نمی شدند. حداقل داستان آلینا پایان خوشی داشت. در روز پنجم همه چیز به نور تبدیل شده بود. ناگهان یکی در زیرزمین را باز کرد. نور خورشید به زیرزمین تابید و آلینا و برادرش چهره دوستانه یک سرباز اوکراینی را دیدند. او گفت: «شما نجات یافتی!» امروز این دو در کشور فرانسوی زندگی می کنند. آنها نسبتاً در امنیت هستند. اما اوضاع ی آنها چگونه پیش خواهد رفت و این دو چه آینده ای دارند؟ متن خطبه امروز نیز در مورد موضوع نجات است. این داستان یونس است. داستان یونس داستان کوچکی از عهد عتیق است و من آن را اینگونه خلاصه می کنم: یونس پیامبر خدا بود. و به این ترتیب او مأموریت خدا را دریافت کرده است تا پیام خدا به شهر نینوا اعلام کند. آنها بایستی توبه کنند، در غیر این صورت خداوند تمام شهر را ویران خواهد کرد. اما یونس دستور خدا را رعایت نکرده است. برعکس، به جای اینکه دستور خدا رعایت می کرد او خودش را دور می کرد و مسیر را انتخاب کرد که بر عکس اراده خدا بود و به سمت دیگر به یافا رفت. از آن به بعد همه چیز با او به سرایشی رفت. او به عمق کشتی فرو رفت. اما کشتی در یک طوفان شدید گرفتار شد. سرانجام ملوانان متوجه شدند که طوفان مجازاتی از جانب خداوند بود که یونس باعث آن بود. وقتی او را به دریا انداختند، طوفان سکوت شد. اما داستان هنوز به پایان نرسد. یونس نه تنها غرق نشد، بلکه توسط نهنگی بلعیده شد و به اعماق دریا کشیده شد. او بلعیده شد. این کلمه بلعیدن در عهد عتیق اغلب به قضاوت خدا مربوط می شود. بنابراین، طبق عهد عتیق، مردم اغلب توسط گناهان خود، یا توسط دشمنان خود، و یا حتی با مرگ بلعیده می شدند، و در حال حاضر به کلی گم شده و ناامید در اعماق زمین بودند. آیا این احساس گم شدن را می شناسید؟ هرکسی که چنین تجربه ای داشته باشد می تواند داستان یونس را به خوبی درک کند. نتیجه ی داستان یونس همیشه یکسان است. یک طوفان می آید! خطر مرگ! و شاید حتی غرق شدن کشتی پیش می آید. مانند دریا نوردان روی قایق کوچک در طوفان، شما سعی می کنید آب را بیرون بریزید تا قایق را نجات دهید. شما سعی می کنید چیزی را نجات دهید. اما متوجه می شوید که گناه بیش از حد زیاد است. دشمنانی که با آنها رو به رو می ایستید طاقت فرسا هستند. و شما شکست خورده اید. یونس پیامبر بود. و دقیقاً در شریط وحشتناک عمیق او یک پیامبر ماند. همین شرایط نشان می دهد وضعیت ما انسان چیست. همه ما گم شده ایم. همه ما علیه خدا قیام کرده ایم. همه ما از خدا فرار کرده ایم ما اراده او را دنبال نمی کنیم و راه خود مان را ترجیح می دهیم. ما نیز فرمان های خدا را رعایت نمی کنیم بلکه اجازه می دهیم که هر نوع دروغ های شیطان ما را فریب بخورند. و به همین دلیل است که ما الان گم هستیم. مانند گوسفند گمشده هستیم و دیگر نمی دانیم زندگی چگونه ادامه خواهد شد. هر کدام از ما مانده یونس هستیم! هرکسی برای خودش! مانند یونس دعا می کنیم: "همه موج و خیزابهايت مرا درنورديد. يا بگوئيم: "از چشم تو افتاديم!" من هنوز هم می توانم مثال های زیادی بزنم. اما یک چیز آشکار است. ما نمی توانیم راه های خدا را درک کنیم! حتی وقتی خدا لطف می کند. یونس زمان زیادی داشت تا در مورد هدف زندگیاش در شکم ماهی فکر کند. او می‌دانست خودش مقصر بود و فکر می کرد: «این من بودم که از خدا فرار کردم. من مأموریت خدا را تحقیر کردم! و حالا خدا چه کاری خواهد انجام دهد؟ چه می شود اگر خدا الان مرا رها کند چون اول من او را ترک کردم؟ او هر دلیلی برای آن کار دارد چون من او را ترک کرده ام. آیا الان حتی اجازه دارم به پیشگاه خدا دعا کنم؟»

یونس پیامبر است. و او پیامبر بسیار فوق العاده ای است، زیرا بر خلاف سایر پیامبران، همه چیز را اشتباه می کرد. و در نهایت در عمیق ترین تاریک بود و دوردستی از خدا را تجربه می کرد. و با این حال او پیامبر ماند. زیرا او دقیقاً همان کاری را می کرد که همه پیامبران انجام می دادند. او در طول زندگیش همیشه به عیسی اشاره می کرد. هنگامی که یهودیان از عیسی خواستند که به آنها نشانه ای از قدرت خدا را ارایه دهد، او امتناع ورزید و به جای آن به داستان یونس یاد آوری کرد. همانطور که یونس سه روز در شکم ماهی بود، عیسی نیز سه روز زیر زمین خواهد بود. همین آخرین نشانه ی خدا بود. بر خلاف آنچه یهودیان انتظار داشتند، خدا از طریق قدرت نیامد، اما خودش را در مقام پایین آشکار کرده است. بله در اعماق صلیب و مرگ! امروز عید پاک است. امروز موضوع درباره عیسی است و درباره رستاخیز اوست. آیا عیسی دلیلی برای احساس طرد شدن توسط خدا نداشت؟ بله دقیقاً: او بر روی صلیب به خدا فریاد زد: "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟" در واقع یونس می توانست اینگونه دعا کند. فقط با یک تفاوت: یونس دقیقاً می دانست چرا از خدا جدا شده بود. او خودش مقصر بود. اما عیسی؟ عیسی از خدا فرار نکرد. حتی در عمیق ترین وسوسه ها در باغ جتسیمانی، او هنوز به درگاه خدا دعا کرد: «طبق اراده من انجام نشود بلکه اراده تو عملی شود!». و عیسی همه این کارها را برای ما انجام داد. او این کار را برای ما انجام داد زیرا ما از خدا فرار کردیم. او این کار را برای ما انجام داد، زیرا ما دائماً در نقاط تنگوتنگ قرار گرفته ایم. او این کار را برای ما انجام داد چون همه ما در نهایت روبروی عمیق ترین تاریک پیش مرگ خواهیم ایستاد. او این کار را برای ما انجام داد تا بتوانیم زندگی کنیم! نجات انسان به طوری کلی برنامه عیسی است. نجات حتی شامل نام عیسی است. زیرا نام عیسی به این معنی است که: خدا نجات می دهد! به یونس نیز اجازه داده شد که آن نجات خدا را تجربه کند. او حتی توی شکم ماهی می دانست که خدا نجاتدهنده است و شروع به ستایش خدا می کرد. خدا نجاتش داد! با وجود کار شریک که انجام داد! خدا نجاتش داد و از تاریک بیرون کشید! خداوند او را رها نکرده است اگر چه او خدا را رها کرده است. آیا احساس نجات ناگهانی از یک موقعیت بد را می شناسید؟.....آلینا از کیف می داند که پس از ۵ روز تاریکی و ترس نجات شده بود. امروز عید پاک است. عیسی رستاخیز کرده است! او سه روز در تاریک بود. ۳ روز زندگیش تمام شد. ۳ روز در جهنم بود. شاگردانش به مدت ۳ روز نمی توانستند باور کنند که خدا هنوز وجود داشت. و سپس نور آمد، سپس نور رستاخیز آمد. عیسی زندگی می کند و ما نیز خواهیم زندگی کرد! خدا یونس زنده داده است. ما هم باید زنده باشیم! آلینا هم زنده است. اما چگونه باید ادامه داد؟ جنگ هنوز در اوکراین است و ما نمی دانیم آینده آنها چه خواهد بود.چه اتفاقی برای یونس افتاد؟ ماهی او را بیرون روی ساحل انداخت. او چشمانش را پلک زد و به خورشید نگاه کرد و گفت: «معجزه ای رخ داده است! من زنده هستم!» بعداً یونس می دانست که دیگر نمی توانست از خدا فرار کند. او هم دیگر این کار را نمی کرد. او بایستی مأموریت خود را انجام دهد. او بایستی به نینوا برود. او فقط می توانست حدس بزند چگونه داستان خواهد ادامه شود. او در آینده نیز راه های خدا را درک نخواهد کرد. و با این حال یک چیز را بسیار عمیق به یاد آورد. و این است که خدا نجات می دهد! این برنامه خداست. اسمش همینه! عیسی! خدا نجات می دهد! او آلینا را نجات می دهد! خدا حتی یونس که نبی تنبل بود را نجات می دهد. و او شما را نیز نجات می دهد! آمین